

تحلیل تئوریک سیاستهای منتهی به انتخاب چهل و سومین رئیس جمهور آمریکا

در طول مبارزه انتخاباتی بین جورج دبلیو بوش، کاندیدای حزب جمهوریخواه و آل گور کاندیدای حزب دموکرات برای کسب جایگاه چهل و سومین رئیس جمهور آمریکا، بر اساس نظر سنجیهای عمومی، این اجماع میان کارشناسان مسایل انتخاباتی وجود داشت که تفاوت آرای بازنده و برنده، پس از حضور مردم در پای صندوقهای رای در اولین سه شنبه ماه نوامبر سال ۲۰۰۰ بسیار جزئی خواهد بود. این اتفاق نظر در پی برگزاری گردهماییهای احزاب جمهوریخواه و دموکرات در فیلادلفیا در هفته پایانی ماه جولای سال ۲۰۰۰ که حدود ۶۳ میلیون دلار هزینه در برداشت و در لس آنجلس در نیمه دوم آگوست که بیش از ۷۰ میلیون دلار هزینه داشت، تشدید شد. پیش بینی می شد که در پایان رأی گیری ساعت هشت شب در هفتم نوامبر در حوزه های رأی گیری ایالات شرقی، مانند سنت همیشگی در انتخابات ریاست جمهوری، نتوان برنده ای را معرفی کرد و احتمالاً در نخستین ساعات روز چهارشنبه این مهم اثبات خواهد شد. در نظر سنجیهایی که به وسیله موسسه گالوپ در شروع آخرین مرحله رقابتهای انتخاباتی در آغاز ماه سپتامبر به عمل آمد، آل گور حدود ۴۵ درصد آرای رأی دهندگان احتمالی و جورج دبلیو بوش حدود ۴۳ درصد آرای آنان را در اختیار داشتند.^۱ البته باید توجه کرد که کاندیداهای دیگری هم در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کرده

* دکتر حسین دهشیار، استاد یار علوم سیاسی در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی است. مطالعات منطقه ای، اسرائیل شناسی - آمریکاشناسی، جلد دهم، ۱۳۸۱، صص ۳۴-۱۵.

بودند که مهمترین آنان رالف نیدر (Ralph Nader) نامزد حزب سبز و پاتریک بوکانن (Patrick Buchanan) از حزب اصلاح بودند که شرکت فعال در انتخابات داشتند، اما با توجه به اینکه حدود هفتاد تا هشتاد درصد رأی دهندگان در سیستم انتخاباتی آمریکایی خود را محافظه کار یا لیبرال می نامند،^۲ رأی دهندگانی که خود را مستقل می نامند و خارج از این دو طیف قرار دارند، درصد ناچیزی از آرا را در اختیار دارند که به طور متوسط در چند دهه گذشته از ۷٫۸ درصد فراتر نرفته است.^۳ (جدول شماره ۱) ساعت هشت شب سه شنبه هفت نوامبر - روز انتخابات - پس از پایان رأی گیری در ایالات شرقی، اعلام نتایج ایالات مختلف آغاز شد؛ هر چند که به ذهن کسی خطور نمی کرد که در سی و پنج روز آینده، ماهیت دموکراسی آمریکا مکانیزمهای نظام انتخابات آمریکا، عملکرد دیوان عالی آمریکا، مشروعیت نهاد ریاست جمهوری و در نهایت، رفتار سیاسی مردم آمریکا به چالش گرفته خواهد شد. ایندیانا، نخستین ایالتی بود که نتیجه آرای آن اعلام شد. همان گونه که انتظار می رفت جورج دبلیو بوش توانسته بود در آنجا جلو بیفتد، چرا که طی ۶۰ سال گذشته، این ایالت - به استثنای سال ۱۹۶۴ که به لیندون جانسون رای داد - همیشه به کاندیدای حزب جمهوریخواه رای داده بود. ایالت کنتاکی، دومین ایالتی بود که نتیجه اش اعلام شد. در آنجا نیز، جورج دبلیو بوش رای آورده بود. این رای، اهمیت سمبولیک زیادی داشت، چرا که از سال ۱۹۶۴، این ایالت همیشه به برنده نهایی انتخابات ریاست جمهوری رای داده است. این روند، قابل پیش بینی با اعلام نتیجه حیرت آور ناگهان شکلی متفاوت به خود گرفت. در ابتدا تمامی شبکه های تلویزیونی اعلام کردند که ال گور توانسته است بیشترین آرای ایالت فلوریدا را - که برادر جورج دبلیو بوش، یعنی جب بوش فرماندار آن است - به خود اختصاص دهد، اما ساعت هشت و سی دقیقه، اعلام شد که به جهت نزدیک بودن آرا هنوز نمی توان به طور مشخص برنده را مشخص کرد. بنابراین، آرای این ایالت را در ستون بررسی قرار دادند. ساعت یازده و سی دقیقه، شبکه های خبری اعلام کردند که اعلام پیروزی ال گور اشتباه بوده و پیروز نهایی، نامزد حزب جمهوریخواه است، اما مجدداً ساعت چهار و سی دقیقه صبح روز بعد از انتخابات گفته شد که اصولاً امکان تعیین برنده نهایی وجود ندارد، زیرا آرای رقبا بسیار نزدیک و تمیز ناپذیر است. بدین ترتیب، از روز چهارشنبه،

هشت نوامبر ۲۰۰۰ تا ساعت ۱۰ شب روز سه شنبه سیزده دسامبر که دیوان عالی آمریکا رأی به جلوگیری نهایی از باز شماری آرا در فلوریدا را داد، شاهد یکی از تاریخی ترین و نزدیکترین انتخابات تاریخ ریاست جمهوری آمریکا بودیم.

بستر سازی

این فرآیند سی و پنج روزه از یک سو نشانگر ضعف و چالش پذیری سیستم انتخاباتی آمریکا در رابطه با واقعیات سیاسی حاکم بر این کشور در مقام مقایسه با محیط سیاسی آمریکا است که در متن آن، کنوانسیون تدوین قانون اساسی به تدوین فرآیند کلی انتخاب رئیس جمهور آمریکا پرداخت و از سوی دیگر، نشانه انسجام و مشروعیت سیستم حکومتی آمریکا است، زیرا با اینکه از مجموع بیش از یکصد میلیون رأی، ال گور ۵۰۱۵۸۰۹۴ رأی را به خود اختصاص داده بود، جورج دبلیو بوش با تعداد ۳۰۷۵۷۶ رأی کمتر، یعنی با ۴۹۸۵۰۵۱۸ رأی به جهت^۴ ویژگیهای خاص سیستم انتخاباتی به عنوان چهل و سومین رئیس جمهور آمریکا سوگند یاد می کند و ساختارهای حکومتی و غیر حکومتی به گونه متداول و مرسوم همچنان به فعالیتهای خود ادامه می دهد. اینجا این مسئله مطرح می شود که جورج دبلیو بوش چگونه توانست در شرایطی که بسیاری از صاحب نظران، ال گور را برنده نهایی می دانستند، چنین رقابت نزدیکی را محقق سازد و ثانیاً چگونه توانست فرآیند بازخوانی آرا در فلوریدا را از طریق دیوان عالی متوقف کند و روش او در بازخوانی آرا چه بود؟ برای درک عملکرد جورج دبلیو بوش، قبل از روز انتخابات باید توجه را به استراتژی انتخاباتی او معطوف کنیم و برای درک عملکرد او بعد از انتخابات باید به فرآیند بازخوانی دوباره آرا در فلوریدا و تصمیم گیریهای تیم حقوقی ستاد انتخاباتی جورج دبلیو بوش در بستر ارزیابیهای سیاسی او نگاهی بیفکنیم. در بررسی استراتژی انتخاباتی جورج دبلیو بوش ابتدا سیاستهای اقتصادی او را بررسی می کنیم و در مرحله بعد به تاکتیکهای انتخاباتی و ائتلافهای سیاسی توجه می کنیم. در بخش عملکرد جورج دبلیو بوش در رابطه با بازخوانی آرای فلوریدا، ابتدا به فرآیند بازخوانی و چالشهای مربوط به آن از طرف ستاد انتخاباتی وی و سپس به عملکرد دیوان عالی آمریکا می پردازیم.

استراتژی انتخاباتی

برنامه اقتصادی

از ویژگیهای دوران ریاست جمهوری کلینتون، رونق اقتصادی این کشور طی هشت سال ریاست جمهوری بود. این رونق اقتصادی به گونه ای بود که بیش از پنجاه درصد خانواده های آمریکایی برای نخستین بار در تاریخ این کشور در بازار سهام دارای سهم شدند و در سال ۲۰۰۰ که مبارزات انتخاباتی شکل منسجمتری به خود گرفت، سهام خانواده های آمریکایی نسبت به سال ۱۹۹۵ تقریباً چند درصد بالاتر بود.^۵ هر چند که مخالفان محافظه کار او به اشکال گوناگون سعی می کردند سیاستهای اقتصادی وی را مخدوش سازند،^۶ نظر خواهیها و شاخصهای اقتصادی، بر رفاه کلی و رضایت مردم از عملکرد حزب دموکرات دلالت می کرد. کلینتون، به عنوان رئیس جمهور، رهبری آن را بر عهده داشت. جورج دبلیو بوش هنگامی که شانزده ماه قبل از روز انتخابات وارد صحنه انتخابات ریاست جمهوری شد، آگاه بود که واقعیات اقتصادی کاملاً در جهتی حرکت می کند که دموکراتها و نامزد آنان، ال گور - در مقام معاون ریاست جمهوری و نفر دوم در ساختار رهبری و در بطن رونق اقتصادی - در موقعیتی برتر و مطلوبتر قرار دارد. جورج دبلیو بوش برای دستیابی به کاخ سفید، باید در شرایطی فعالیت می کرد که اکثر شاخصهای اقتصادی بر یک «حکومت خوب» در رابطه با سیاستهای اقتصادی پیاده شده دلالت می کرد و سیستم حاکم بر کاخ سفید که در برگیرنده ال گور هم بود در تحقق آن، نقش اصلی را داشت. نرخ بهره بلند مدت بعد از هشت سال حکومت دموکراتها در کاخ سفید حدود دو درصد کمتر از روزی بود که ال گور به عنوان معاون اول رییس جمهور به کاخ سفید راه یافت. تولید ناخالص ملی، یکی از بالاترین نرخهای رشد را در سالهای اخیر نشان می داد و حدود ۵٫۲ درصد بود. در آغاز مبارزات انتخاباتی در سال ۲۰۰۰، اقتصاد آمریکا یکصد و هفت ماه مداوم رشد اقتصادی را تجربه کرده و رکورد قبلی را که متعلق به دهه شصت بود، پشت سر گذاشته بود. بیکاری تقریباً ناملموس بود، چرا که طی هشت سال گذشته به طور متوسط کمتر از چهار درصد بود که از نقطه نظر آماری، تقریباً صفر تلقی می شود. در این مدت، حدود ۲۲ میلیون شغل جدید در آمریکا

ایجاد شده بود و تورم - که از عوامل مهم شکست جیمی کارتر به وسیله رونالد ریگان پدر سمبلیک محافظه کاران جدید بود - به طور متوسط کمتر از نرخ افزایش در آمد بود. نرخ رشد اقتصادی سالانه، ۳٫۲ درصد بود که رقم قابل ملاحظه ای تلقی می شود،^۷ اما از نقطه نظر اقتصادی، موضوعی که بیشترین امتیاز را در سال انتخاباتی از نظر روانی و تبلیغاتی برای ال گور داشت، محو کسری بودجه میراث دوازده سال حکومت رهبر معنوی جورج دبلیو بوش، یعنی رونالد ریگان و پدر او یعنی جورج هربرت واکر بوش به وسیله دموکراتهای حاکم بر کاخ سفید، یعنی ال گور و بیل کلینتون بود. طی دوازده سال حکومت جمهوریخواهان، کشور با افزایش مداوم کسری بودجه و تخصیص بخش عظیمی از درآمدهای ملی برای پرداخت بهره به وام دهندگان داخلی و خارجی مواجه بود. حضور ال گور و کلینتون در کاخ سفید و سیاستهای اقتصادی آنان، نه تنها کسری مزمن بودجه را بر طرف کرد، بلکه موجب افزایش بودجه هم گردید. بودجه آمریکا در پایان دوره هشت ساله رونالد ریگان با کسری ۱۵۲۰۵ میلیارد دلاری همراه بود و در پایان دوران چهار ساله جورج هربرت واکر بوش با کسری فزونتر از ۲۵۵۰۱ میلیارد دلار روبه رو بود، اما بعد از هشت سال حکومت دموکراتها در کاخ سفید - مجموعه ای که ال گور نماینده آن در مبارزات انتخاباتی بود - قادر به نمایش ۲۳۹ میلیارد دلار اضافه بودجه همراه با تولید ناخالص ملی بیش از ۱۰ تریلیون دلار بود. (جدول شماره ۲)

برای جورج دبلیو بوش - مانند ال گور - روشن بود که در شرایط نبود معضلات مهم در سیاست خارجی و درگیر نبودن آمریکا در عملیات نظامی در خارج از مرزهای کشور، عامل تعیین کننده و تأثیر گذار بر نتایج انتخابات و عامل اساسی در جهت گیری آرا، مسایل اقتصادی و وضعیت مالی مردم است.^۸ جورج دبلیو بوش این را به نیکی می دانست، چرا که جورج بوش پدر که بعد از جنگ خلیج فارس و شکست دادن قاطع نیروهای عراقی در کویت در نظر سنجیها، نگرش مثبت نزدیک به هشتاد درصد پاسخ دهندگان را جلب کرده بود، در انتخابات سال ۱۹۹۲ به جهت وضعیت بد اقتصاد آمریکا که به افزایش بیکاری و ورشکستگی منجر شده بود، در عین ناباوری به یک فرماندار جوان و ناشناس در صحنه سیاست داخلی - که

شاخص ترین ویژگی او شخصیت متضاد و همسری خوب از ایالتی کوچک در جنوب آمریکا که مهمترین فعالیت اقتصادی آن وجود کمپانی پاک کننده مرغ بود - کاخ سفید را واگذار کرد. در انتخاباتی که کمتر از پنجاه درصد مردم واجد شرایط رای دادن حضور پیدا کرده بودند، جورج بوش پدر با ۳۸ درصد آرا (در انتخابات سال ۱۹۸۸ در رقابت با مایکل دوکاکس توانسته بود ۵۴ درصد آرا را کسب کند) کاخ سفید را به بیل کلینتون که ۴۳ درصد آرا را به دست آورده بود واگذار کرد.^۱ اینکه اقتصاد یکی از عوامل اساسی در تعیین سرنوشت مبارزات انتخاباتی است و عامل مهم ارزیابی ساکن کاخ سفید به شمار می آید - مبنی بر اینکه اگر در مبارزه شرکت کند، می تواند به خوبی از شعار فراگیر کلینتون در طول مبارزات انتخاباتی سال ۱۹۹۲ استفاده کند - امری بدیهی است. این شعار بر روی پلاکاردهای بزرگ در تمامی مراکز انتخاباتی او نصب شده بود و در کلیه برنامه های انتخاباتی پشت سر وی دیده می شد، این جمله بود: «احمق، این اقتصاد است که مهم و تعیین کننده است» (It is the economy, stupid) در باور مردم و اعضای کنگره آمریکا این تصور وجود دارد که این وظیفه رییس جمهور و مسئولیت او است که «دغدغه رفاه اقتصادی همه مردم را داشته باشد»^{۱۱} در واقع، شرایط اقتصادی، شکل و ماهیت رقابت انتخاباتی بوش علیه ال گور را تعیین می کرد. به همین دلیل، شاخصهای اقتصادی مثبت در سال منتهی به روز انتخابات، او را در شرایطی قرار داده بود که می باید نگرش اقتصادی حاکم بر حزب را در شکلی جدید، اما با همان محتوای همیشگی ارایه کند. برنامه های اقتصادی، تأثیری مشخص بر بودجه و کسری بودجه دارد، چرا که رکود اقتصادی و یا کندی رشد اقتصادی، موجب جلوگیری از کاهش بودجه می شود، به گونه ای که رشد نرخ بیکاری به افزایش کسری بودجه منجر می گردد که یکی از دلایل آن، کاهش میزان مالیتهای دریافتی به وسیله دولت است. در همین زمینه هرگونه افزایش در نرخ بهره، موجب افزایش کسری بودجه می شود، زیرا دولت باید پول بیشتری بابت استقراض جهت پرداخت بدهیهای خود بپردازد. جورج دبلیو بوش به عنوان کسی که از سال ۱۹۹۲ در مقام فرماندار سومین ایالت پرجمعیت آمریکا در چندین مبارزه انتخاباتی برای حمایت از دیگر کاندیداهای حزب جمهوریخواه شرکت کرده بود، به خوبی

آگاه بود که این تلقی رای دهنده از واقعیات است که در تحلیل نهایی، جهت حرکت وی را تعیین می‌کند.^{۱۲} رفتار سیاسی (رای) بازتاب تلقی، رای دهنده است که این تلقی متأثر از واقعیات حاکم بر جامعه و نگرش مطبوعات بر این حوادث است. (شکل شماره ۱) واقعیتهای اقتصادی و گزارش رسانه‌ها از این واقعیتهای، موجب این تلقی در بین رای دهندگان شده است که حزب دموکرات بهتر از حزب جمهوریخواه می‌تواند اقتصاد آمریکا را رهبری کند و به آن سر و سامان بدهد. در شرایطی که متوسط درآمد سرانه یک خانواده ۴۱۲۴۳ دلار است، ایالات نیوجرسی با متوسط ۵۴۲۲۶ دلار در صدر و ایالت ویرجینیای غربی با ۲۸۵۶۹ دلار در انتها قرار دارد.^{۱۳} این تلقی مثبت از عملکرد دموکراتها طبیعی بود. ایجاد محیط مطلوب اقتصادی که برای نخستین بار طی سی سال گذشته بودجه کشور با کسری مواجه نبود (زمانی که دموکراتها در سال ۱۹۹۳ به کاخ سفید راه یافتند، تفاوت درآمدها و هزینه‌های دولت حدود ۲۹۰ میلیارد دلار بود) به گونه‌ای بود که حتی سرمایه‌گذاران خارجی هم شرایط اقتصادی آمریکا را به جهت نرخ بسیار پایین بیکاری مکانی مناسب برای سرمایه‌گذاری یافتند. در سال ۱۹۹۹ نزدیک به ۹۵۸ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری خارجی در آمریکا صورت گرفت.^{۱۴} این تزریق هنگفت سرمایه خارجی به بازار داخلی، ضمن افزایش رشد اقتصادی موجب تداوم رونق اقتصادی شد. (جدول شماره ۳) تزریق این میزان سرمایه خارجی به یک اقتصاد شکوفا، با هدف ایجاد اشتغال و بالابردن قدرت خرید مردم سبب شد که میزان مالیتهای دریافتی به وسیله دولت فدرال و حکومتهای ایالتی به گونه‌ای فزاینده افزایش یابد که خود، این امکان را فراهم آورد که دولتهای ایالتی، سرمایه‌گذاریهای وسیع رفاهی و اجتماعی انجام دهند. افزایش زیر ساخت مالیاتی ایالات به گونه‌ای بود که در تمامی ایالات از جمله ۹ ایالتی در آنها مالیات بر درآمد وجود ندارد، یعنی ایالات آلاسکا، واشنگتن، وایومینگ، نوادا، فلوریدا، نیوهامپشایر، تنسی، تگزاس و داکوتای جنوبی، درآمد سرانه مالیاتی رشد فزاینده‌ای یابد، به طوری که ایالت کانتیکت با درآمد مالیاتی سرانه ۲۹۸۷ دلار در سال ۲۰۰۰ از سایر ایالات گوی سبقت را ربود.^{۱۵} دیدگاه اقتصادی که جورج دبلیو بوش در طول مبارزات انتخاباتی بر اساس آن، چارچوب موضوعات مورد بحث داخلی را طراحی کرد به وضوح از عدم علاقه وی به

دنباله روی از سیاستهای پدرش حکایت می کرد، چرا که بوش پدر با پذیرش افزایش مالیاتها، بر خلاف قولی که در گردهمایی ۱۹۸۸ جمهوریخواهان داده بود که: «حرف مرا بپذیرد، مالیات جدیدی وضع نخواهد شد.» (Read My Lips, No New Taxes) باعث شکست جمهوریخواهان در انتخابات سال ۱۹۹۲ گشته بود. عملکرد بوش پسر در تگزاس نشان داده بود که وی بر خلاف پدرش به شاخه شمال شرقی جمهوریخواهان - یا به عبارتی، پروتستان آنگلو ساکسون سفید ("White Anglosaxon Protestant "WASP") تعلق ندارد، بلکه تحت تأثیر جناح محافظه کار در دل حزب قرار دارد. بر خلاف انتظار، الگوی او در صحنه سیاست، پدرش نبوده، بلکه قدیس محافظه کاران جدید، رونالد ریگان است. در طراحی برنامه های اقتصادی، او نظریات رونالد ریگان را الگو قرار داد. سیاستهای اقتصادی ریگان در سال ۱۹۷۹ در بستری به رأی دهندگان عرضه شد که آنان با یکی از نوادر اقتصاد آمریکا مواجه شده بودند و آن هم تقارن لجام گسیخته تورم دو عددی و بیکاری بود،^{۱۶} اما جورج دبلیو بوش باید در موقعیتی با ال گور مبارزه می کرد که وی از امتیاز فقدان توامان بیکاری و تورم برخوردار بود و به همین جهت ال گور رأی دهندگان را تشویق می کرد برای تداوم این موفقیت مطلوب، حداقل برای چهار سال دیگر - علاوه بر هشت سال گذشته - وی را در کاخ سفید ابقا کنند؛ البته نه به عنوان معاون رییس جمهور، بلکه به عنوان رییس جمهور. با توجه به این واقعیت، او الگوی اقتصادی ریگان را که انسجام دهنده جناحهای مختلف حزب در قالب شعاری متفاوت، اما هم محور با آن بود، ارایه کرد. رونالد ریگان در سال ۱۹۴۸ از رأی دهندگان این سؤال را پرسید و از آنان خواست که در صورت مثبت بودن پاسخ به او رأی بدهند. او پرسید که «آیا شما از نظر اقتصادی امروز دارای وضع بهتری نسبت به چهار سال قبل هستید؟» در پاسخ ۵۳٫۱ درصد^{۱۷} از جمعیت واجد شرایط که به پای صندوقهای رأی رفتند در ۴۹ ایالت از ۵۰ ایالت او را به عنوان یکی از محبوبترین روسای جمهور عصر حاضر، همراه با جواب مثبت برای چهار سال دیگر به کاخ سفید فرستادند. ال گور این شعار انتخاباتی رونالد ریگان را مدام در سخنرانیهای انتخاباتی خود تکرار می کرد، زیرا او با توجه به شاخص اقتصادی هشت سال گذشته، به پاسخ مثبت رأی دهندگان وقوف کامل داشت. او تنها

می خواست واقعیتی را که آنها به طور کامل به آن ایمان داشتند، یادآوری کند. جورج دبلیو بوش برای تعدیل بهره‌وری ال گور از شعار رونالد ریگان اعلام کرد که شاید وضع اقتصادی آمریکا بهتر شده باشد، اما این رفاه اقتصادی با افزایش مالیاتها در سطح فردی و در سطح شرکتها همراه بوده است و این به آن معنا است که در صد بیشتری از درآمد حاصله از زحمات افراد و کمپانیها به دولت تعلق می‌گیرد. به عبارتی درآمد، از دست صاحبان اصلی آن گرفته می‌شود و به دستگاه دیوان سالاری واگذار می‌گردد که منجر به جلوگیری از استفاده بهینه از این درآمد می‌گردد.

طی سال ۱۹۹۵ تا سال ۲۰۰۰، افزایش دریافت مالیاتها شدت یافت. (جدول شماره ۴) به طوری که به بیش از دویست و هفت میلیارد دلار برای کمپانیها و به بیش از یکصد میلیارد دلار برای افراد عادی رسید.^{۱۸} در این زمینه، جورج دبلیو بوش، شعار «رونق هدفمند» را در بطن کاهش مالیاتها خواستار شد. او اعلام کرد که کاهش مالیاتها موجب تداوم رونق اقتصادی می‌شود، زیرا پول به دست صاحبان آن باز می‌گردد و تمامی جامعه، مخصوصاً طبقات محروم از آن بهره‌مند می‌گردند. او اعلام کرد با وجود اینکه تعداد فقرای جامعه - یعنی ۳۲٫۳ میلیون نفری که چیزی در حدود ۱۱٫۸ درصد از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند - از کمترین میزان بعد از سال ۱۹۷۹ برخوردار می‌باشند،^{۱۹} اما اگر سیاست کینزی حاکم بر کاخ سفید نبود، محققاً در بطن رونق اقتصادی نمی‌باید با این مشکل در این سطح مواجه باشیم. او رهیافت اقتصادی ال گور را که بر نظرات کینز اقتصاددان معروف انگلیسی و الگوی اقتصادی غالب در بین سوسیال دموکراتهای اروپا استوار بود، به شدت به باد انتقاد گرفت. جورج دبلیو بوش اعلام کرد که «اقتصاد از زاویه تقاضا» که بر پایه افزایش تقاضای مصرف‌کنندگان از طریق افزایش مخارج دولتی است، تنها به بزرگتر شدن دولت و کاهش کارایی اقتصاد و تداوم فقر می‌انجامد. او همچنین گفت که سیاست مالی (Fiscal Policy) که تعیین‌کننده‌گزاره‌های اقتصادی ال گور است در نهایت، به افزایش تورم و بزرگتر شدن بوروکراسی دولتی و نقش وسیع‌تر دولت در اقتصاد منجر می‌شود. او در این زمینه معتقد بود که در تحلیل نهایی، مخارج هستند که موجب فشار بر تقاضا می‌شوند. او مانند رونالد ریگان

که تحت تأثیر میل‌تون فریدمن، اقتصاددان برجسته و برندهٔ جایزه نوبل بود، اعتقاد داشت که تداوم رونق اقتصادی به گونه‌ای که «همهٔ قایقها در دریا در سطح قرار گیرند» (یعنی همه از رفاه اقتصادی بهره‌مند شوند) از طریق سیاست پولی انتقال‌پذیر است.^{۲۱} این نظرات که در اوایل دههٔ هفتاد به وسیله آرتور لفر^{۲۲} در سطحی عمومی‌تر بیان شد و به وسیله لیبرالیستهای اقتصادی در صفحات انجیل جناح طرفدار اقتصاد آزاد حزب محافظه‌کار-یعنی روزنامه وال استریت ژورنال- به بحث گذاشته شد. این نگرش بر این عقیده است که سیاستهای اقتصادی باید در جهت تسهیل فعالیت کارآفرینان، کاسبکارهای کوچک و سرمایه‌گذاران که موتور رشد اقتصادی هستند، باشد و از طریق کاهش مالیاتها باید ایشان را به تولید و فعالیت بیشتر اقتصادی تشویق کرد که این خود در نهایت موجب افزایش رفاه مصرف‌کنندگان می‌شود. جورج دبلیو بوش با تأکید بر کاهش گستردهٔ مالیاتها در جهت تداوم رونق اقتصادی، تشریح کرد که «اقتصاد از زاویهٔ عرضه» می‌باید معیار تعیین سیاستها و برنامه‌های اقتصادی قرار گیرد. از نظر او این کارآفرینان و صاحبان کسب و کارهای کوچک و کمپانیهای معظم هستند که موجب رونق اقتصادی می‌شوند و رفاه عمومی را فراهم می‌کنند، چرا که موفقیت فردی آنان، تمام جامعه را بهره‌مند می‌سازد. «اگر فردی که به ثروت دسترسی پیدا می‌کند، این توفیق را به جهت ابتکارات فردی به دست آورد، برای او بسیار مطلوب خواهد بود. به عبارتی، تمامی جامعه در کنار او از این توفیق بهره‌مند می‌گردد.»^{۲۳} پس می‌باید محرکی برای آنان فراهم کنیم که به سرمایه‌گذاری بپردازند و این محرک، چیزی نمی‌تواند باشد جز کاهش گسترده و همه‌گیر مالیاتها در تمامی سطوح که در برگیرندهٔ افراد و کمپانیها باشد. جورج دبلیو بوش بر اساس نگرش حاکم بر حزب جمهوریخواه که همان توجه بیشتر به کارآفرینان و کوتاه کردن دست دولت از درآمد آنها بود به این نتیجه رسیده بود که برای پیروزی در انتخابات نباید به نفی دستاوردهای هشت سال گذشته بپردازد، چرا که در این صورت رأی دهندگان، منطق او را برخلاف واقعیات اقتصادی خواهند یافت و ال‌گور را روانه کاخ سفید خواهند کرد. بنابراین، بوش محور استراتژی اقتصادی خود را بر کاهش مالیاتها به منظور تداوم و تسریع هدفمند ساختن رونق اقتصادی قرار داد. در تمامی طول مبارزات

انتخاباتی، وی و دیگر رهبران حزب جمهوریخواه و مبارزین حزبی پیوسته تکرار می کردند که رونق اقتصادی هشت سال گذشته، نتیجه فعالیت کارآفرینان و کاسبکارهای کوچک و کمپانیهای معظم بوده است که در اقصا نقاط کشور پراکنده بوده، با توجه به نیازهای بازار، به فعالیتهای اقتصادی مشغول می باشند و با این کار خود تولید و رونق اقتصادی را در حال حرکت به جلو نگه داشته اند. این عوامل، علت اصلی و نهایی اقتصاد ۱۱ تریلیون دلاری آمریکا به شمار می آیند. دیک چنی، معاون جورج دبلیو بوش، زمانی که دموکراتها در یکی از مناظره های انتخاباتی از او پرسیدند که چرا او نباید از ال گور و سیاستهای اقتصادی وی به عنوان یکی از بنیان رونق اقتصادی آمریکا به نیکی یاد کند، در پاسخ با تأکید بر اهمیت خلاقیت و تلاش و ابتکار فردی گفت که: «... در موقعیت کنونی دولت، او کوچکترین نقشی نداشته است.»^{۲۴}

با توجه به اینکه دفتر بودجه کنگره براساس مدلهای اقتصادی خود، پیش بینی کرده بود که در ده سال آینده دولت با اضافه بودجه ۴۱۶ تریلیون دلاری مواجه خواهد شد، جورج دبلیو بوش در خواست کرد که این پول که از مالیاتهای دریافتی از مردم حاصل شده است به آنان به شکل کاهش مالیاتها در ده سال آینده برگردانده شود. این سیاست در فضایی که مردم از رفاه اقتصادی برخوردار بودند و نیازی به دخالت دولت در فرآیند حیات اقتصادی احساس نمی شد و از همه مهمتر اینکه نابسامانیهای اقتصادی - چه در شکل تورم و یا بیکاری و یا کسری بودجه به چشم نمی خورد - ال گور را در موضع دفاعی قرار داد. ال گور با توجه به واقعیات حاکم بر جامعه با اصل کاهش مالیاتها موافقت کرد این خود به این مفهوم بود که جریان مباحثات و معیار ارزیابی سیاستهای اقتصادی، طی مبارزات انتخاباتی به وسیله جورج دبلیو بوش تعیین شد و او دستور عمل را مشخص کرد. هر دو کاندیدا براساس و مبنای گزاره های اقتصاد از زاویه عرضه صحبت می کردند و این به مفهوم فروپاشی مطلق گزاره های اقتصاد کینزی بود، اما تفاوت بین نگرش این دوجه مؤلفه های اقتصاد از زاویه عرضه در این بود که جورج دبلیو بوش، آنچنان سطحی از کاهش مالیاتها را تقاضا می کرد که برای ال گور به هیچ وجه امکان محقق ساختن آن وجود نداشت، زیرا این اقدام، به مفهوم از دست دادن پایگاه

حزبی او بود. هر چند که مخالفت با ارقام ارائه شده برای کاهش مالیات موجب شد که وی از رأی گروههای وسیعی از رأی دهندگان طبقه متوسط - مخصوصاً رأی دهندگان ساکن حومه شهرها و رأی دهندگان ساکن ایالات غرب میانه و ایالات جنوبی - محروم شود. برنامه کاهش مالیاتهای جورج دبلیو بوش، گسترده و همه گیر بود، در حالی که ال گور، خواهان سیاستی برای کاهش مالیاتها شده بود که قشرهای خاص و گروههای مشخصی را در بر می گرفت، مخصوصاً کسانی را که جزو قشرهای کم درآمد جامعه بودند. برنامه جورج دبلیو بوش مبتنی بر این بود که از ۴٫۶ تریلیون دلار اضافه بودجه در ده سال آینده، یعنی تا سال ۲۰۱۰، می باید ۳۴٫۸ درصد آن - یعنی چیزی در حدود ۱٫۳ تریلیون دلار^{۲۵} - از طریق کاهش مالیاتها به مردم و کمپانیها برگردانده شود؛ به این شکل که کسانی که درآمد بیشتری دارند، کاهش بیشتری هم در مالیاتهای پرداختی خود مشاهده کنند. ال گور صحبت از این می کرد که برنامه کاهش مالیاتهای جورج دبلیو بوش به نفع ثروتمندترین قشرهای جامعه بوده، برای طبقه متوسط و قشرهای پایین جامعه منفعتی ندارد، چرا که نامزد حزب جمهوریخواه اعتقاد دارد که ثروتمندان همیشه باید در صدر باشند. در این زمینه ال گور اعلام کرد که برای ده سال آینده خواهان کاهش مالیات به میزان ۶۲۰ میلیارد، یعنی ۱۳٫۵٪^{۲۶} درصد از کل اضافه بودجه است. او همچنین گفت که اضافه بودجه را باید برای فعالیتهای دیگر که بیشتر منافع طبقات متوسط و پایین و محروم جامعه را در بر می گیرد هزینه کرد، در عین اینکه این اضافه بودجه باید برای کاهش بدهیهای دولت و استحکام بخشیدن به بیمه های اجتماعی استفاده شود. جورج دبلیو بوش کلاً با استدلالهای رقیب خود مخالفت می کرد و می گفت که سیاستها و برنامه های اقتصادی مطرح شده به وسیله ال گور بر اساس سیاست «سرکیسه کردن ثروتمندان» یعنی فعالان جامعه بوده و هدفش افزایش تضاد یا رقابت طبقاتی است. برنامه های اقتصادی ال گور و جورج دبلیو بوش که در بستریک اقتصاد شکوفا و پویا و در قالب کاهش مالیات ابراز شد از همان ابتدا جورج دبلیو بوش را در موقعیتی ممتاز تر و در موضعی تهاجمی تر قرار داد. نماینده حزب دموکرات در موقعیتی وارد مبارزه شده بود که شرایط اقتصادی مطلوب، از نقطه نظر کارشناسان سیاسی او را در جایگاه برنده قرار داده بود، اما همین شرایط بی نظیر اقتصادی او

را در موقعیتی ضعیف هم قرار داده بود؛ به این مفهوم که وی نمی‌توانست سیاستهایی را که قلباً به آن اعتقاد داشت، یعنی دخالت وسیع‌تر دولت در تعیین سیاستهای پولی و مالی، افزایش مالیاتها و نقش وسیع‌تر دولت در اقتصاد از طریق افزایش هزینه‌های عمومی در دستور کار انتخاباتی خود قرار دهد. در نتیجه با پذیرش اکراه‌آمیز تفکر کاهش مالیاتها به جهت الزامهای محیطی، خود را در موقعیتی دفاعی قرار داد، زیرا وی حالا می‌باید در میدانی که جورج دبلیو بوش به آن آشنا تر و مأنوس‌تر بود با وی به رقابت بپردازد. به عبارتی، ال‌گور در تله‌ای وارد شده بود که گزینه‌های اقتصادی و سیاسی چندانی برایش باقی نمی‌گذاشت. جورج دبلیو بوش با طرح بالاترین میزان کاهش مالیاتها در تاریخ ۲۰۰۰ ساله آمریکا، ال‌گور را در موقعیتی قرار داده بود که برای او امکان‌آرایی هیچ‌گونه گزینه‌ای - به استثنای مخالفت با میزان کاهش مالیاتها در عین پذیرش اصل کاهش مالیاتها - نبود، اما از آنجا که ال‌گور مشروعیت ماهیت کاهش مالیاتها را پذیرفته بود، یعنی پذیرفته بود که برنامه‌ی راست‌آیینی حزب جمهوریخواه در قالب اقتصاد از دیدگاه عرضه، صحیح است، حیطة عمل گسترده‌ای برای مشروعیت‌زدایی از طرح مالیاتی جورج دبلیو بوش نداشت. جورج دبلیو بوش می‌گفت که آزادی به این مفهوم است که مردم بتوانند اضافه‌بودجه را آن طوری که می‌خواهند خرج کنند و در نتیجه، اضافه‌بودجه باید به شکل کاهش مالیاتها به مردم بازگردانده شود و آنهایی که بیشترین میزان مالیاتها را پرداخته‌اند باید از بیشترین کاهش مالیاتها هم بهره‌مند شوند. ال‌گور استدلال جورج دبلیو بوش را به باد انتقاد گرفت که دولت باید اولویتها را تعیین کند و سیاستهای مالیاتی باید با توجه به بازتابهای اجتماعی آن در نظر گرفته شود. بدین جهت، کل میزان پرداختی باید محدود باشد و آنهایی که کمترین میزان مالیاتها را پرداخته‌اند به جهت فقدان درآمد باید بیشترین مقدار کاهش مالیات را تجربه کنند. جورج دبلیو بوش در جهت افزایش آزادیها، سیاستهای اقتصادی خود را شکل داد و کاهش گسترده‌ی مالیاتها را براساس مفهوم لاکمی جامعه‌ی دموکراتیک استدلال کرد، در حالی که ال‌گور در جهت افزایش رفاه، سیاستهای اقتصادی خود را مطرح کرد و کاهش هدفمند مالیاتها را براساس مفهوم روسویی از جامعه‌ی دموکراتیک بیان کرد. از ابتدا روشن بود که نگرش

اقتصادی ال گور نخواهد توانست به گونه‌ شایسته‌ ای از اقتصاد پویا و با رونق آمریکا در جهت پیروزی خود بهره بگیرد. چرا که در یک محیط مملو از علایم رونق اقتصادی، صحبت از هزینه‌ های گسترده‌ دولتی، مسیری مطلوب برای انتخاب شدن فراهم نمی‌ کند. متقاعد کردن توده‌ مردم مبنی بر اینکه چنین اقتصادی نیاز به افزایش خدمات عمومی از طریق فعالیتهای گسترده‌ تر دستگاههای دولتی امکانپذیر می‌ شود، بسیار مشکل است. در چنین محیطی شما نمی‌ توانید توجه رأی دهندگان را به احداث مدرسه و یا تعدیل مالیات جلب کنید،^{۲۷} در حالی که در چنین فضایی صحبت از اشاعه‌ آزادی در قالب سیاستهای اقتصادی، جذاب جلوه می‌ کند.

جورج دبلیوبوش بر خلاف ال گور که خواهان ابراز نگرش ایدئولوژیک به وسیله جورج دبلیوبوش در رابطه با رونق اقتصادی حاصل شده در هشت سال معاونت او در کاخ سفید و نفی این رونق بود، برخوردی بسیار عملی با این رونق داشت و آن را موفقیتی عظیم، اما محدود کننده‌ آزادی افراد در قالب تحمیل مالیاتهای سنگین بر آنان قلمداد کرد و به این ترتیب، خود را مدافع آزادیهای بیشتر برای کسانی که کار آفرین هستند و کار تولید می‌ کنند معرفی کرد او مردم را مسبب این رونق معرفی کرد و ال گور چاره‌ ای جز پذیرش این منطق نداشت و در این مقطع بود که انتخابات را به جورج دبلیوبوش واگذار کرد، زیرا اگر مردم تولید کننده‌ ثروت هستند؛ پس چرا نباید ثروت اضافی به خود آنها بازنگردد؟ ال گور به جهت اینکه در ابتدای بازی، مشروعیت استدلال کاهش مالیاتها را پذیرفته بود در مبارزه‌ ای شرکت کرد که قواعد و ضوابط و چارچوبهای اقتصادی آن براساس الگوهای مطلوب جورج دبلیوبوش تعیین شده بود. وجوه اقتصادی مرامنامه‌ ال گور، او را مجبور کرد که ایستارفتار کند، در حالی که وجوه اقتصادی مرامنامه‌ جورج دبلیوبوش بسیار پویا بود. به قول معروف، مرامنامه برای آن است که براساس آن سیاستها شکل گیرد، نه آنکه تنها بیان شود.^{۲۸} در یک چنین فضایی، امکان موفقیت برای ال گور بسیار کاهش یافته بود. ال گور به عنوان یکی از چهره‌ های شاخص ناظر بر رونق اقتصادی بی‌ نظیر آمریکادر دهه‌ ۱۹۹۰ نتوانست از این امتیاز حیاتی برای شکست رقیب خود استفاده کند و جورج دبلیوبوش، بازی از پیش باخته‌ از نظر کارشناسان سیاسی را آنچنان غیر منتظره بازی کرد که در نهایت، برخلاف تصور همگان از مبارزه‌ ای که

در نزدیکترین مبارزات انتخاباتی آمریکا و در عین حال، یکی از بی سابقه ترین مبارزات انتخاباتی در یکصد سال گذشته بود، پیروز خارج شد. او در رأی دهندگان این تلقی و استنباط را به وجود آورد که به عنوان رییس جمهور از تمامی ابزارهای در دسترس که یکی از آنها و در واقع، مهمترین آنها کاهش مالیاتها است استفاده خواهد کرد تا حداکثر اشتغال، تولید و قدرت خرید^{۲۹} را به وجود آورد. در جامعه ای که به طور متوسط، ۳۶٫۲ درصد درآمد هر خانواده، به عنوان مالیات از دست می رود^{۳۰} صحبت از کاهش گسترده و همه گیر مالیاتها در بطن یک بودجه سالانه ۲ تریلیون دلاری، شانس راه یافتن به کاخ سفید را بسیار افزایش می دهد. جورج دبلیو بوش با درک این مسئله توانست با محور قرار دادن این تفکر در برنامه اقتصادی خود، ال گور را در یکی از فشرده ترین رقابتهای ریاست جمهوری در آمریکا در یکصد سال گذشته مغلوب کند و به کاخ سفید راه یابد. □



جدول شماره (۱)
وابستگی حزبی در آمریکا

سال انتخابات	دموکرات	مستقل	جمهوریخواه
۱۹۵۲	۵۸,۴	۵,۲	۳۷,۴
۱۹۵۶	۵۲	۸,۹	۳۹,۱
۱۹۶۰	۵۲,۴	۸,۱	۳۹,۵
۱۹۶۴	۵۶,۶	۵,۳	۳۸,۱
۱۹۶۸	۶۶,۳	۸,۵	۳۵,۲
۱۹۷۲	۵۲	۸,۸	۳۹,۲
۱۹۷۶	۵۱,۲	۱۰,۴	۳۸,۳
۱۹۸۰	۵۲,۹	۸,۷	۳۸,۵
۱۹۸۴	۴۶,۷	۸,۱	۴۲
۱۹۸۸	۴۶,۶	۶,۹	۵۶,۵
۱۹۹۲	۴۸	۸,۸	۴۳,۲
۱۹۹۶	۴۹,۸	۵,۷	۴۴,۶
میانگین	۵۱,۸	۷,۸	۴۵,۴

منبع:

James E. Campbell, *The American Campaign: U.S. Presidential Campaigns and the National Vote*. College Station, Texas: Texas A&M University press, 2000, p.34.

جدول شماره (۲)

شاخصهای مهم اقتصادی در شروع و خاتمه هر دوره ریاست جمهوری از
رونالد ریگان تا انتخابات ۲۰۰۰

	شروع دوران رونالد ریگان ۱۹۸۱	شروع دوران جورج بوش ۱۹۸۹	شروع دوران کلینتون ۱۹۹۳	اتمام دوران کلینتون ۲۰۰۱
تولید ناخالص داخلی	۳۰۶۰۳ میلیارد دلار	۵۴۰۶۶ میلیارد دلار	۶۵۶۰۹ میلیارد دلار	۱۰۰۴۱۳ میلیارد دلار
رشد اقتصادی سالانه	۲,۵ درصد	۳,۵ درصد	۲,۷ درصد	۳,۲ درصد
توازن بودجه در سال ۱۹۸۱	-۷۹ میلیارد دلار	-۱۵۲۵ میلیارد دلار	-۲۵۵۱ میلیارد دلار	+۲۳۹ میلیارد دلار
قروض عمومی	۷۸۹۴ میلیارد دلار	۲۱۹۱ میلیارد دلار	۳۲۴۸۸ میلیارد دلار	۳۲۲۴ میلیارد دلار

منبع:

Office of Manangement and Budget, Department of Commerce, Quated in
Congressional Quarterly Weekly, Nov.11,2000, p.2636.

جدول شماره (۳)

میزان سرمایه گذاری خارجی در ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۹۹

منطقه سرمایه گذار	میزان سرمایه گذاری به میلیارد دلار
اتحادیه اروپا	۶۲۵
خاورمیانه	۷
کانادا	۸۰
آسیا/ منطقه پاسفیک	۱۶۸
آمریکای لاتین	۱۱
دیگر مناطق دنیا	۶۷

منبع:

Congressional Quarterly Weekly, March 2001, p.520.

جدول شماره (۴)

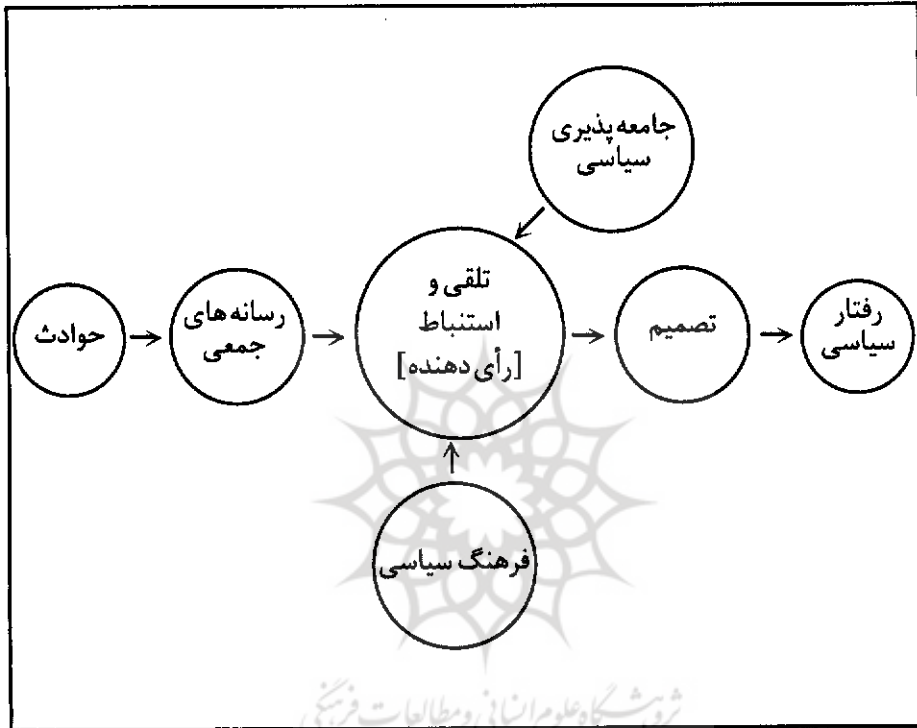
میزان مالیاتهای فردی و تجاری در آمریکا بین سالهای ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۰

سال مالی	مالیات شرکتها به میلیارد دلار	مالیاتهای فردی به میلیارد دلار
۱۹۹۵	۱۵۷	۵۹۰٫۲
۱۹۹۶	۱۷۱٫۸	۶۵۶٫۴
۱۹۹۷	۱۸۲٫۳	۷۳۷٫۵
۱۹۹۸	۱۸۸٫۷	۸۲۸٫۶
۱۹۹۹	۱۸۴٫۷	۸۷۹٫۵
۲۰۰۰	۲۰۷٫۳	۱۰۰۴٫۵

منبع:

Congressional Quarterly Weekly, Feb.17,2001, p.360.

شکل شماره (۱)
 چگونگی شکل گیری رفتار سیاسی [رای]



منبع:

Grove Starling, *Understanding American Politics*, Chicago: Dorsey, 1987, p.153.

1. *The Economist*, Sept 19th, 2000, p. 62.
2. Samuel L. Popkin, *The Reasoning Voter*, Chicago: University of Chicago Press, 1991, p. 13
3. James E. Campbell, *The American campaign: U.S presidential Campaigns and the National Vote*, College Station, Texas: Texas A&M University Press, 2000, p. 34.
4. *New York Times*, Dec 13, 2000, p. A 23
5. *The Economist*, March 18th 2000, p. 23
6. *Conservative Chronicle*, January 1, 1997, p. 12.
7. *Congressional Quarterly Weekly*, Nov 11, 2000, p. 2636.
8. Roger B. Porter., "Economic Advice to the President: From Eisenhower to Reagan," *Political Science Quarterly* , Vol. 98, 1983, p. 405.
9. *The Economist*, September 9th, 2000, p. 68.
10. Lanu T. Leloup and Steven A. Shull, *The President and Congress: Collaboration and combat in National Policy Making*. Boston: Allynand Bacon, 1999, p. 174.
11. Lyndon B. Johnson, *The Vantage Point: Perspectives on the Presidency 1963-1969*. New York: Holt, Rinehart and Winston, 1971, p. 440
12. Grove Starling, *Understanding American Government*. Chicago: Dorsey, 1982, p. 153.
13. *New York Times*, August 6, 2001, p. A10.
14. *Congressional Quarterly Weekly*, March 2001, p. 520.
15. *New York Times*, August 23, 2001, p. A 15.
16. *Congressional Budget Office*, *The Fiscal Response to Inflation*, January 1979, p. 67.
17. Boryna Brunne, ed. *The Time Almanac*. Boston: Information Center, 1998.
18. *Congressional Quarterly Weekly*, February 17, 2002, p. 360.
19. *Tehran Times*, September 28, 2000, p. 9.
20. John K. Galbraith, *American Capitalism: The Concept of Contervailing Power*, London: Hamish Hamilton, 1961, p. 195.
21. Milton Friedman, *Capitalism and Freedom*, Chicago: University of Chicago Press, 1962.
22. D.I. Museman and A.B. Laffer, *The Phenomenon of Worldwide Inflation*, Washington, D.C. : American Enterprise Institute, 1975.

23. Louis M. Macker, *The Course of American Growth and Development*, New York: Wiley, 1970, p. 11.
24. *Newsweek*, October 16, 2000, p. 69.
25. *Time*, September 4, 2000, p. 2.
26. *Time*, September 4, 2000, p. 36.
27. Theodore White, *The Making of the President*, New York: Atheneum, 1960, p. 214.
28. M. Ostrogrskii, *Democracy and the Organization of Political Parties*, Vol. II. Gardencity: Doubleday, Anchor, 1964, p. 138.
29. Steven K. Baily, *Congress Maker a Law*, New York: Columbia University Press, 1950, p. 58.
30. David Mauk and John Oakland, *American Civilization*, London: Routledge, 1995, p. 245.

